



تنبور دوسیمی و تمیره

موسیقی لرستان (تنبور لکی) / امام‌قلی امامی

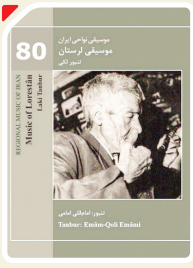
البوم «موسیقی نواحی ایران / موسیقی لرستان (تنبور لکی)» با پژوهش، گردآوری و متن پویا فرجی و تارا الهوردی و تنبور امام‌قلی امامی توسط نشر ماهور منتشر شده است. درباره‌ی این اثر، به قلم تارا الهوردی و پویا فرجی می‌خوانیم: «فایل‌های صوتی‌ای که در این مجموعه گردآوری شده‌اند از مصاحبه حمید ایزدپناه با امام‌قلی امامی استخراج شده است که به گفته خود امام‌قلی، در زمان مصاحبه ۸۵ سال داشته است. این مصاحبه شامل معرفی امام‌قلی، اجرای ۱۵ آهنگ و توضیح درباره آن‌ها از زبان ایشان است. امام‌قلی در این مصاحبه با تنبور دوسیمی که خودش ساخته است، اجرا می‌کند و به زبان محلی آن‌را «تمیره» می‌خواند. امام‌قلی امامی یکی از تنبورنوازان برجسته در موسیقی لری به‌شمار می‌آید.



یادی از فرامرز پایور

قطعاتی از فرامرز پایور / هم‌نوازی و گروه‌نوازی

البوم «قطعاتی از فرامرز پایور / هم‌نوازی و گروه‌نوازی»، به همت رامتین نظری‌جو توسط انتشارات ماهور منتشر شده است. درباره این اثر به قلم نظری‌جو چنین می‌خوانیم: «البوم پیش‌رو دومین مجموعه‌ای است که به‌صورت رسمی از مجموعه‌ریل‌های شخصی استاد فقید فرامرز پایور، موجود در آرشیو موسسه فرهنگی هنری ماهور، منتشر می‌شود. در این مجموعه، برخلاف البوم پیشین که صرفاً شامل تک‌نوازی‌های استاد پایور بود، قطعاتی هم به‌صورت هم‌نوازی و هم گروه‌نوازی موجود است که همه آن‌ها در مجموعه حاضر برای نخستین‌بار منتشر می‌شوند.» فرامرز پایور با تکنیک و مهارت خود، جایگاه ستور را در موسیقی ایران ارتقا داد. تسلط او بر ردیف‌های موسیقی ایرانی و خلاقیت در نوازندگی، به او سبکی منحصر‌به‌فرد بخشید که تا امروز الهام‌بخش بسیاری از نوازندگان ستور بوده است. پایور در طول سال‌های فعالیت خود، شاگردان بسیاری را تربیت کرده است.



موسیقی نواحی ایران

موسیقی عرب‌های خوزستان / محمود مشهودی

البوم «موسیقی نواحی ایران / موسیقی عرب‌های خوزستان» با پژوهش و متن محمود مشهودی توسط انتشارات ماهور منتشر شده است. درباره این اثر، به قلم محمود مشهودی می‌خوانیم: «در ایران، بیشترین تراکم جمعیتی قوم عرب واقع در جنوب غربی کشور و مناطق مرکزی، غربی و جنوبی استان خوزستان است. قوم عرب ساکن استان خوزستان را می‌توان براساس نوع زیست، معیشت و فرهنگ به پنج دسته عرب خطری (شهری)، ریفی (روستایی)، بَدوی (صحرائشین)، مبدان (هورنشین) و جیبلا (عرب‌بختیاری) تقسیم کرد. نکته بسیار مهمی که باید در فرهنگ و موسیقی اعراب خوزستان به آن توجه شود، مستقل بودن بیشتر مراسم و فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی زنان و مردان از یکدیگر است. از این‌رو، کارگان (پرترنوازهای موسیقی آنان کاملاً متفاوت با یکدیگر اجرا می‌شود.»

سابق خود را در جامعه ندارد. در عین حال او نشان می‌دهد، آن مخالفت‌ها با نظام قدیم در قرون ۱۷ و ۱۸، در قرن ۱۹ به عطف توجه به مفهوم زندگی رسیده است و خود را در جریان واقعی زندگی و آدم‌ها و مجالس و معاشرت‌ها نمودار می‌سازد. نظم زمانه قدیم رفته است و همه به این می‌اندیشند که اینک در غیبت سنت و مذهب چگونه باید زیست؟ آیا هنر می‌تواند جایگزینی برای این سنن از دست رفته و خلأ پیش‌آمده باشد؟ این زمانه در پی یافتن دین و آیین جدید خود است و وقتی گفته می‌شود نیچه می‌خواست دین جدیدی بی‌آورد، باید این ادعا را از این دریچه نگریم.

نیچه فیلسوفی است که دانشگاه او را به رسمیت نمی‌شناسد و راضی نمی‌شوند به او کرسی فلسفه بدهند. بعدتر هم که در کرسی زبان‌شناسی قرار می‌گیرد، فیلولوژیست خوبی نیست زیرا آداب دانشگاهی برای او دست‌وپاگیر است. نیچه شورشی است و دغدغه اصلاح جامعه و زندگی دارد و مسائل انتزاعی برای او در اولویت نیست. دانسته‌های فلسفی او نیز مورد تمسخر قرار می‌گیرد و نقدهایی منفی علیه او نوشته می‌شود. البته منتقدان نیز تا حدی حق دارند. نیچه متفکری متفاوت با افکار ناهمگون است که نمی‌خواهد از مسیرهای مشخص حرکت کند. ۲۰ سال بعد از زد کامل نیچه، او البته به شهرتی فراگیر رسید. در این کتاب مطالب زیادی درباره این بحث‌ها وجود دارد؛ نقد نیچه به دانشگاه، فلسفه دانشگاهی و محیط آکادمیک. از نظر نیچه، دانشگاه به دانش عمومیت می‌بخشد، بنابراین مشکلی که او با جامعه و عوام داشت با دانشگاه نیز دارد. از نظر او، فکر جرقه و نبوغی است که در جایی چون دانشگاه که آموزش تعلیمات عمومی محوریت دارد، تحقیر می‌شود.

جولیان یانگ نویسنده این کتاب، فیلسوفی آمریکایی است. البته فیلسوف طراز اولی نیست و بیشتر شارح و معلم فلسفه است. به نیچه و شوپنهاور هم علاقه زیادی دارد و آخرین اثرش نیز کتابی سه‌جلدی درباره فلسفه آلمانی در قرن بیستم است. یانگ، فیلسوفی تحلیلی‌مشراب است. تحلیلی به همان معنای مکتبی فلسفی در برابر فلسفه قاره‌ای. نیچه اما جزو فلاسفه قاره‌ای محسوب می‌شود که تحلیلی‌ها سال‌ها هیچ تمایلی به او نشان نمی‌دادند و به‌همین دلیل نیچه در جهان انگلیسی‌زبان بسیار کم‌رنگ بود. یانگ، تحلیلی می‌نویسد و می‌اندیشد و این بسیار مطمئن است. او هایدگر بسیار دشواراندیش را هم به نیچه و پاسخش‌ها و پاسخش‌های روشن تبدیل می‌کند. شاید البته برخی در این عیبی نیز بیابند و بگویند برخی افکار اصلاً روشن‌شدنی نیستند یا وضوح چیزی را از اندیشه می‌کاهد. این به‌خصوص شاید درباره فیلسوفانی صادق باشد که عامدانه زبان واضح را پس زده‌اند. از جمله آنها همین نیچه است که نمی‌خواست به زبان منطقی دقیق متن بنویسد. یانگ اما روشن، شفاف و واضح می‌نویسد و در عین حال که شارح است، فیلسوفانه می‌نویسد. این نکته بسیار مهمی است زیرا او وقتی درباره هایدگر، نیچه و شوپنهاور می‌نویسد، طوری آنها را محل بحث قرار می‌دهد که مخاطب احساس می‌کند آنها با یکی از مسائل متلاطمه امروز درگیر هستند. به تعبیری، او اندیشه‌ها را معاصر می‌کند.

کتاب یانگ درباره نیچه هم کتاب بسیار خوبی است و می‌توان گفت هر آنچه درباره نیچه می‌خواهید بدانید، می‌توانید در این کتاب بیابید. از زندگی عجیب و غریب نیچه تا خاطرات او که یانگ آنها را با حوصله‌ای مثال‌زدنی بررسی کرده است. برای نمونه درباره یک مهمانی که نیچه در آن حضور داشته است، چهار نفر خاطره نوشته‌اند که همگی هم مهم هستند. یانگ به هر چهار خاطره سر زده است و از آنها به مناسبت در متن استفاده کرده و آنها را دستمایه‌ای برای فهم زندگی نیچه کرده است. درباره زندگی خصوصی و عمومی نیچه هر چه بخواهید در این کتاب هست و هر چه درباره اندیشه‌های فلسفی او نیز بخواهید، موجود است. او کتاب‌ها و نوشته‌های نیچه را یک به یک مرور می‌کند و این مرور مجزا از بخش زندگینامه‌ای است؛ به‌نحوی که می‌توان این مرورها را جداگانه نیز خواند. روی هم‌رفته این کتاب، کتاب بسیار جامعی است.

با خواندن این کتاب اما این سوال‌ها نیز سر برمی‌آورند که نسبت زندگی مولف و فکر مولف چیست؟ مرگ مولف چه می‌شود؟ متد روانشناسانه مطلوب برای برقراری نسبت میان زندگی و تفکر فیلسوف چیست؟ درباره مواجهه یانگ با این مباحث و برای نمونه مقوله مرگ مولف می‌توان گفت، یانگ نوعی رندی و زرنگی به کار برده است. یانگ، فلسفه نیچه را براساس زندگی نیچه تبیین نمی‌کند و نمی‌گوید فلسفه او به‌طور دقیق مرتبط است با آن بیماری‌هایی که او داشته است یا جنونی که بعدتر بدان دچار شد. او ارتباطی می‌یابد و حتی گاه‌شماری نیز در این زمینه دارد، اما فکر اندیشه را تحویل نمی‌کند به این رخداد‌های واقع در زندگی. او پس‌زمینه‌ای به ما می‌دهد و ضمن ذکر حوادث، فکر نیچه را نیز بیان می‌کند اما قضاوت قطعی نمی‌کند. بنابراین یانگ در اینجا موضعی دقیق نمی‌گیرد و در نهایت به هیچ نتیجه مشخصی مخاطب را راهنمون نمی‌کند؛ یعنی نمی‌گوید چه رابطه‌ای میان اندیشه نیچه و زندگی و مسائل روانی او و بیماری‌اش وجود دارد. این شاید در پایان کتاب، حس رهاشدگی را به مخاطب القاء کند.

ترجمه‌ای به اندازه



منوچهر بدیعی / مترجم

اگر این ترجمه با این کیفیت نبود، من چیز خاصی برای گفتن در این نشست نداشتم. من بسیاری از پاراگراف‌های این کتاب را که از نیچه نقل شده بود، با ترجمه دکتر دهقانی مقایسه کردم. برای نمونه ترجمه‌های داریوش آشوری از نیچه یا ترجمه سیاوش جمادی از کتابی که کارل یاسپرس درباره نیچه نوشته است. در کتاب یاسپرس نیز بیوگرافی نیچه موجود است. جمادی به‌طور کلی می‌خواهد به هر نحوی که ممکن است نیچه را به فلسفه نزدیک کند. این در حالی است که نیچه مدت‌هاست از دایره فلسفه خارج شده است. درباره داریوش آشوری می‌توان گفت حشمت زبان فارسی او را در برگرفته است. ترجمه‌های جمادی البته بسیار دقیق و منطقی است و فقط توان کسی چون او می‌توانست از پس کتاب «هستی و زمان» مارتین هایدگر برآید.

درباره ترجمه دهقانی اما نکات فراوانی می‌توان گفت. برای نمونه سال‌ها بود که ندیده بودم کسی به جای etc بنویسد «و قس علیهذا». بعد که در ترجمه دکتر دهقانی بدان برخوردیم، متوجه شدم این «و غیره» که میان مترجمان مصطلح شده است، بیشتر خواننده را درون دره پرتاب می‌کند. و قس علیهذا اما به خواننده می‌گوید بقیه را نیز با همین منطقی استخراج کن. سال‌ها بود که به چنین ترجمه‌ای برخورد نکرده بودم. جز این، نه عربی‌نویسی زیاد در متن دیدم و نه سره‌نویسی زیاد. هیچ کلمه‌ای هم ندیدم که بخواهم روی آن تأمل کنم. جز چند کلمه که شاید سلیقه یا عقیده من با آنچه مترجم نوشته است، متفاوت باشد. مترجم پنج سال وقت روی این ترجمه صرف کرده و نتیجه این همه زحمت شده است متنی که در عین روانی و آسودگی و راحتی و فهم خیلی جدی، توانسته است ما را از جایی فلسفی نیز بی‌نصیب نگذارد. در عین حال خالی از ذوق ادبی نیز نباشد. چنین خصوصیتی باعث می‌شود که من در مقام تمجید از این ترجمه برآیم.

این کتاب جزء حرکتی است که به‌تازگی در آمریکا شروع شده است. طبق آنچه نویسنده، خود اذعان داشته است این کتاب را می‌توان به سه شکل خواند: یا بیوگرافی نیچه را خواند، یا آثار و فلسفه و تفکر نیچه را شبیه یک کتاب تاریخ فلسفه خواند. شکل سوم خواندن نیز می‌تواند اینگونه باشد که همانطور که نیت نویسنده بوده و در فصل‌بندی اثر هم این دیده می‌شود، آن را به ترتیب فصلی خواند؛ به نحوی که زندگی شخص و آثار او در پیوند با یکدیگر فهم شوند. این پیوند در ترجمه نیز به بهترین نحو دیده می‌شود. از این منظر این ترجمه، ترجمه بسیار مهمی است؛ برای مقایسه نثر سره‌ای که در ترجمه‌های دوستم داریوش آشوری به کار رفته است، نیچه را به یک غول بدل می‌کند. در ترجمه دهقانی اما چنین نیست. در کتاب یاسپرس نیز این نکته بسیار جالب است که او بیش از ۱۷۹ صفحه درباره بیوگرافی نیچه می‌نویسد اما بعد می‌گوید این زندگی‌نامه به ما مربوط نیست و شروع کرده است به توضیح آثار. بنابراین در متن یاسپرس هیچ ارتباط زنده‌ای میان زندگی و اثر فکری فیلسوف برقرار نیست.

معاصر کردن نیچه



امیر مازیار / مدرس فلسفه هنر

من بحثم را در پنج محور انجام می‌دهم. این پنج محور عبارتند از: زمانه نیچه، نیچه فیلسوف، جولیان یانگ نویسنده این کتاب، کتابی که یانگ درباره نیچه نوشته است و مواجهه یانگ و نیچه. قرون ۱۸ و ۱۹ به‌لحاظ غنا و تنوع فکری اعجاب‌برانگیز هستند و در هر حوزه‌ای اعم از هنر، ادبیات، زبان‌شناسی و فلسفه حرفی نو بیان می‌شود؛ به‌نحوی که می‌توان گفت بنیاد علوم انسانی جدید در قرن ۱۹ ریخته می‌شود. امروز به غیبت این استوانه‌ها و این متفکران غبطه می‌خوریم. چه چیزی در کار بوده است که این عصر را چنین متمایز می‌کند؟ با خواندن این کتاب درمی‌یابیم این متفکران در چه زمینه و زمانه‌ای می‌زیستند که اینگونه عیش و درد اندیشیدن داشتند. یانگ نشان می‌دهد، در این قرن نظام مسیحی و قرون وسطایی فروریخته است و دین جایگاه

در قطعه‌ای دیگر از اقبال (بخش ۲۶۹) او درباره نیچه چنین می‌سراید: «گر نوا خواهی ز پیش او گریز / در نی کلکش غریو تندر است / نیشتر اندر دل مغرب فشرد / دستش از خون چلیپا احمر است / آنکه بر طرح حرم بتخانه ساخت / قلب او مومن، دماغش کافر است / خویش را در نار آن نمرد سوز / زانکه بستان کلیم از آذر است». در اینجا اقبال مسلمان وارد می‌شود و می‌گوید اگرچه حرف‌های نیچه در ظاهر کافرانه است، اما ته قلب او نوعی ایمان نیز قابل شناسایی است. البته اقبال همین حرف را در مورد کارل مارکس نیز بیان می‌کند: «صاحب سرمایه از نسل خلیل / یعنی آن پیغمبری بی‌جبرئیل / زانکه حق در باطل او مضمهر است / قلب او مومن دماغش کافر است». اینجا یکی از تم‌های اصلی شعر اقبال که درواغ یکی از وجوه بنیادین سنت شعر فارسی است - یعنی نزاع عقل و عشق - خود را بروز می‌دهد و از نظر اقبال چنین مسئله‌ای حتی در مورد مارکس نیز صادق است و قلب او به سمتی می‌رود و مغزش به سمتی دیگر. برگردیم به بخش ۲۶۹ و نظر اقبال در مورد نیچه. اقبال به مخاطب توصیه می‌کند که نیچه را بخوان و جذب کن تا بتوانی از آن فراتر بروی. این سخن دقیقاً همان چیزی است که نیچه درباره نیچه‌یسم می‌زند و معتقد است جامعه غربی بدون گذراندن این دوره نفی و نیچه‌یسم نمی‌تواند به ایجاب برسد. بنابراین باید نیچه‌یسم را به انتها رساند تا بتوانیم از آن فراروی کنیم.

اقبال لاهوری منظومه‌ای هم دارد به‌نام «جاویدنامه» که شباهتی به «کمدی الهی» دارد و سفر انسانی را در دنیایی دیگر توصیف می‌کند. اقبال در این سفر به راهنمایی مولانای رومی به ماه، عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل می‌رود و هرکجا آدم‌های خاصی را می‌بیند که از اجناس مختلفند. جایی دو وزیر هندی را می‌بیند که به ورود انگلیسی‌ها به هند کمک کرده بودند. او آنها را افرادی تصویر می‌کند که جهنم هم از پذیرش آنها خودداری می‌کند. اقبال پس از دنیای فیزیکی و قبل از ورود به بهشت، از دنیایی «آن‌سوی افلاک» سخن می‌گوید که «مقام حکیم آلمانی، نیچه» است. توجه کنیم که اقبال، منصور حلاج، دهلوی و... که همه را در عالم مادی قرار داده بود، نیچه را هم در بهشت قرار نمی‌دهد اما او را در مکانی «آن‌سوی افلاک» منصور است؛ جایی بین این دنیا و آن‌دنیاست. «بر نفور این جهان چون و چند / بود مردی با صدای دردمند / دیده او از عقابان تیزتر / طلعت او شاهد خون جگر / دم به دم سوز درون او فرود / بر لبش بیتی که صد بارش سرود / نه جبریلی نه فردوسی نه حوری نی خداوندی / کف خاکی که می‌سوزد ز جان آرزومندی / من به رومی گفتم این فرزانه کیست / گفت این فرزانه آلمانوی‌ست / در میان این دو عالم جای اوست / نغمه دیرینه اندر نای اوست / باز این حلاج بی‌دار و رسن / نوع دیگر گفته آن حرف کهن / حرف او بی‌باک و افکارش عظیم / غریبان از تیغ گفتارش در نیم / عاقلان از عشق و مستی بی‌نصیب / نبض او دادند در دست طیب / بود حلاجی به شهر خود غریب / جان ز ملا برود و کشتت او را طیب / مرد ره دانی نبود اندر فرنگ / پس فزون شد نغمه‌اش از تار چنگ / راهرو را کس نشان از ره نداد / صد خلل در واردات او فناد / مستی او هر زجاجی را شکست / از خدا ببرد و هم از خود گسست».

اینجا اقبال می‌گوید، نیچه سخن نویی گفته است و آنچه گفته همان حرف منصور حلاج است اما دیگران چون متوجه سخن او نشدند، تصور کردند دیوانه است. از نظر اقبال، در غرب کسی نبود که اهل طریقت باشد و برهمن اساس هرچه نیچه گفت، شش‌نویس نیافت. بدین ترتیب از نظر اقبال به‌عنوان یک مسلمان معتقد، نیچه در راهی درست گام برمی‌داشته است. این برداشت از نیچه، تعبیر مسلط بوده است و وقتی فصل فروغی درباره نیچه نیز خوانده می‌شود، نیچه از طریق نقدش بر اخلاق شناخته می‌شود. از نظر فروغی نیچه در مواقعی موضوعی برحق و در مواقعی موضوعی نادرست داشته است. روی هم رفته آرای او درباره اراده به قدرت و ابرمرد و پیدایش انسان جدید از مهمترین عناصری است که از اندیشه نیچه در ذهنیت ما به وجود آمده است. این تصویر اما در کتاب جولیان یانگ شکسته می‌شود و تحقیق‌های جدید نیز چندان به این تصویر اعتقاد ندارند.

مهمترین دستاورد نیچه دیرینه‌شناسی اوست و طبق آن در بررسی اندیشه‌ها باید بیش از دلایل اندیشه‌ها، به چرایی پدیدآمدن این اندیشه‌ها پرداخت زیرا با دانستن این چرایی بسیاری از اندیشه‌ها خودبه‌خود خود می‌شوند و به هوا می‌روند. این روش نیچه‌ای امروز بازتاب زیادی پیدا کرده است. کتاب یانگ را هم می‌توان در ادامه همین روش، دیرینه‌شناسی نیچه‌نامید زیرا به ما می‌گوید نیچه به‌عنوان انسانی در یک متن اجتماعی و تاریخی و برخوردار از روایتی خاص با واگنر موسیقیدان و... چگونه زیسته و اندیشیده است. این نیچه، نیچه‌ای زمینی است و دیگر پیغمبر نیست. اصلاً رونق گرفتن زندگینامه‌نویسی نیز یکی از نتایج جریانی است که یکی از آبای آن را باید نیچه دانست. او نظریه فلسفی مهمی ندارد، بلکه اهمیت او در عرضه همین روش جدید است.